

قصه هفته → آتالی اکبری

دندانی که شکست

به دنیا آمدن بچه اول‌مان مصادف شد با شکستن یکی از دندان‌های جلوی فک بالای شوهرم. در آن شرایط حساس که من در اتاق عمل بودم، وقت مناسبی برای درست کردن دندان نبود. شوهرم که مرد حساسی بود با دیدن تصویر بی‌دندان خودش درون آئینه، به اندازهای شوکه و منزجر شد که نزدیک بود من را با نوزادی که تازه متولد شده بود تنها بگذارد و به دندانپزشکی مراجعه کند، اما احتمالاً چیزی به اسم وجدان جلوبش را گرفت و او را پشت در اتاق عمل نگه داشت. روزی که فامیل‌های دور و نزدیک‌مان از سراسر کشور برای ملاقات من و بچه به بیمارستان آمدند، شوهرم که با آن دندان شکسته شبیه احمق‌ها شده بود تصمیم گرفت به هیچ فامیلی، چه از نقاط دور و چه نقاط نزدیک اجازه ندهد چشمش به جای خالی دندان فک بالایش بیفتد. بنابراین آن روز حتی یک لیخند کوچک هم نزد. بعد از تمام شدن ساعت ملاقات در حالی که مهمان‌ها هنوز کامل از اتاق خارج نشده بودند و دست‌کم یک پایشان هنوز داخل اتاق بود و صدایشان به وضوح شنیده می‌شد، گفتند: «قیافه بابای بچه رو دیدی؟ با یه من عسل هم نمی‌شد خوردش!»

روزها می‌گذشت و مجبور بودیم با یک دست پول بدهیم و با دست دیگر پوشک یا چنین چیزی بگیریم. شوهر بی‌دندانم کم‌کم داشت به حفره خالی‌اش عادت می‌کرد و چون متأسفانه با من و بچه تعارف نداشت، بی‌محابی می‌خندید و دلیلی برای قایم کردن دندان شکسته‌اش نداشت. من هم کم‌کم به قیافه احمقانه‌ای که پیدا کرده بود عادت می‌کردم. اما بچه با هر بار دیدن پدرش بالای گهواره، جیغ می‌زد و گریه می‌کرد. او حماقت را در چهره بی‌دندان پدرش حین خندیدن نمی‌دید، بلکه تصویری که می‌دید قطعاً ترسناک‌تر از این حرف‌ها بود. روزهای اول شوهرم گریه‌های او را به حساب گرسنگی یا دل‌درد می‌گذاشت اما کم‌کم مجبور شد ببپذیرد که ارتباطی بین خنده‌های او بسالای گهواره و جیغ و گریه‌های بچه درون گهواره وجود دارد. به او پیشنهاد کردم یا دندان لعنتی‌اش را درست کند یا جلوی بچه نخندد، که هیچ کدام را قبول نکرد و در مورد پیشنهاد اول بی‌پولی را بهانه کرد و در مورد دومین پیشنهاد گفت وقتی بچه شست پایش را در دهانش فرو می‌کند، نمی‌تواند نخندد. به نظر او بهترین راه‌حل این بود که کاری کنیم که بچه جلوی او شست پایش را در دهانش فرو نکند. منطقی نبود. دعوایمان شد. ما سر چیزهای کوچک زیاد دعوا می‌کردیم. سر چیزهای بزرگ هم همین طور. آخرین باری که سر قیافه ترسناک او و گریه بچه دعوایمان شد، حسابی ناراحت شد و گفت: «کاری نکن بذارم برم و تا وقتی این بچه سبیل درنیآورده برگردم.» دست‌کم ۱۴ سال طول می‌کشید تا سبیل‌های پسرمان سبز شود، بنابراین از او خواستم آرام باشد و نرود. نرفت. شوهرم تصمیم گرفت فاصله‌اش را با بچه حفظ کند. تصمیم خوسیی بود. حداقل کمتر باعث گریه کردنش می‌شد. اما با گذشت زمان این‌ها فاصله گرفتن‌ها آنقدر زیاد شد که آنها به کلی از هم دور شدند و تنها جایی که از یکدیگر می‌دیدند، سایه‌شان بود. حس می‌کردم شوهرم علاقه‌اش را نسبت به بچه از دست داده. هر وقت از او می‌خواستم توجه بیشتری به موجود کوچک‌مان نشان دهد، شانه‌ای بالا می‌انداخت و این توجه نشان دادن را به وقت مناسب‌تری موکول می‌کرد. یک روز که طبق برنامه سر ساعت ۷/۳۰ دقیقه دعوایمان شده بود، گفتیم «تو دیگه بچه‌مون رو دوست نداری.» و او گفت این طور نیست و دوستش دارد. اما قیافه‌اش حین گفتن این جمله به قدری مصنوعی بود که حتی یک درصد هم نتوانستم فکر کنم که دارد راست می‌گوید. بنابراین با تاراحتی گفتیم: «دروغ میگی. دوستش نداری. حتی بهش نزدیک هم نمیشی.» او که حوصله جر و بحث کردن نداشت، گفت: «یعنی چی که بهش نزدیک نمیشم؟ حتماً باید کنارش توی ننو بخوابم؟» شوخی بامزه‌ای بود. شوهرم معمولاً در شرایط بد شوخی‌های بامزه‌ای می‌کرد.

بچه راه رفت، حرف زد، دندان درآورد و پدرش را با همان دندان شکسته فک بالا شناخت. دیگر از او نمی‌ترسید، یعنی کلاً احساس خاصی نسبت بهش نداشت. شوهرم هم همین طور. انگار نه انگار که یک روز پشت در اتاق عمل در انتظار تولد همین بچه نشسته و از نگرانی زار زده بود. شوهرم آدم عجیبی بود. شب‌ها که از سر کار به خانه برمی‌گشت، ترجیح می‌داد به جای تماشای بازی و شیرین‌کاری‌های پسرش جدول حل کند. عادت نداشت جای خالی سوال‌هایی را که جوابش را نمی‌دانست با حروف الکی پر کند. چند بار مجش را حین این حرکت گرفته بودم و او در جواب گفته بود: «انتحان نیست که کسی بخواد صحیحش کنه و نمره بده! پتاز به جوری پرش کنه از دست دیگه.» دلش نمی‌خواست هیچ جایی خالی بماند. گفتیم که شوهرم آدم عجیبی است. خانه ما کوچک بود. آنقدر کوچک که بعد از به دنیا آمدن بچه مجبور شدیم اتاق خواب‌مان را به او واگذار کنیم و خودمان جلوی تلویزیون بخوابیم. یک شب شوهرم بدون منظور خاصی گفت: «کاش یه اتاق خواب داشتیم.» یعنی از گفتن این حرف هیچ منظور خاصی نداشت، اما من که دنبال بهانه برای دعوا کردن می‌گشتم، گفتم: «پدکفچه بگو این بچه زیادی‌ه دیگه. می‌خوای نزارمیش سر راه و تو بتونی برگردی تو اون اتاق خواب لعنتیت؟» آن وقت‌ها به این فکر نکرده بودم که می‌شود به جای سر راه گذاشتن بچه، خانه یک‌خوابه‌مان را با خانه بزرگ‌تری عوض کنیم. البته همان وقت‌ها می‌دانستم که شوهرم چنین پولی ندارد، پس شاید به همین علت بود که پیشنهاد سر راه گذاشتن بچه را مطرح کرده بودم. او که از شنیدن این حرف حسایی جا خورده بود به تنه پته افتاد و گفت: «منظور خاصی نداشتیم.» ولی شاید ته دلش از این پیشنهاد بدش نیامده بود، شاید هم بدش آمده بود. نمی‌دانم.

بعد از آن شب دچار توهم شدم. دائماً حواسم بود که نکند پوشاکی سراغ بچه برود و او را سر راه بگذارد. البته چند بار بهم گفته بود که چنین کاری نمی‌کند و حتی به دروغ اضافه کرده بود که عاشق بچه است، اما من حرفش را باور نمی‌کردم. مدت‌ها بود که هیچ کدام از حرف‌هایش را باور نمی‌کردم. به او گفته بودم «دروغ نگو! اصلاً می‌دونی بچعت چند سالشه؟» و او با اعتماد به نفسی که فقط به خودش تعلق داشت گفته بود «دو سه سال.» انگار که دو سه سال یک عدد مستقل باشد. به نظر من سن کسی را که ۲۵ یا ۲۶ است می‌شود سی و پنج، شش دانست، اما سه سال سنی نیست که نتوانی آن را به حافظه بسپاری. بنابراین با او دعوا کردم. او هم همین طور. همیشه همین جور بود، هیچ وقت نشد یکی‌مان دعوا کند و دیگری کوتاه بیاید. در مدتی که ما مشاجر می‌کردیم، بچه هم بیکار نبود و گریه می‌کرد. ما کلاً خانواده مشغولی بودیم.

زندگی مشترک‌مان به سمت نابودی می‌رفت. گاهی یاد روزهای شاد گذشته می‌افتم؛ روزهایی که شوهرم دندان‌های سالمی داشت و مجبور نبود برای پنهان کردن حفره خالی‌اش لیخند نزند. لیخند نزدن او آنقدر ادامه پیدا کرد تا دیگر کاملاً تبدیل به موجودی عبوس و بداخلاق شد. خوب که فکر می‌کنم می‌بینم همه چیز از آن دندان کدابی شروع شد. نه من، نه شوهرم و نه بچه تقصیری نداشتیم، مقصر اصلی دندانی بود که شکست.



توضیح

مطالب این صفحه به هیچ‌وجه ماهیت تبلیغاتی یا ضدتبلیغاتی ندارد. چنانچه در گزارش و یادداشت‌ها نام اجناس یا اماکنی ذکر شده بر حسب ضرورت‌های ژورنالیستی بوده است.

پنجشنبه‌بازار



◀ علی رستگار

امسان از وقتی که تب یک تکنولوژی بین ایرانی‌ها فراگیر شود. آن وقت همه به زور وام و قسط و قرض هم که شده سعی می‌کنند در این مسابقه عقب نمانند. دوره‌ای کامپیوترهای خانگی، دوره‌ای تلویزیون ال‌سی‌دی و حالا هم در دوران لپ‌تاپ به سر می‌بریم. البته فراگیر شدن این یکی زیاد هم اتفاق بدی نیست، به شرطی که برای یک خرید خوب چند نکته را به یاد داشته باشیم.

□ □ □ □

برای هر موجود ذی‌حیاتی محرز است که مهم‌ترین وجه تمایز لپ‌تاپ با کامپیوترهای خانگی قابل حمل بودن آن است. یعنی شما دائم می‌توانید در محل کار، خانه، دانشگاه، سفر و... لپ‌تاپ را همراه‌تان داشته باشید. پس، از همین اول کار وزن لپ‌تاپ را یکی از مهم‌ترین معیارهایتان قرار دهید. طوری نشود که بعد از این همه هزینه کردن لپ‌تاپ‌تان به خاطر وزن سنگین‌اش، فقط گوشه خانه جا خوش کند. وزن نوت‌بوک‌های موجود در بازار حدود دو کیلوگرم است و بسته به مدل و سباز مانیتور کم و زیاد دارد. البته لپ‌تاپ‌های با مانیتور ۱۰ اینچی مینی هم وجود دارد که وزن فوق‌العاده سبکی دارند و با ۴۰۰،۳۰۰ هزار تومان می‌شود صاحب یکی از آنها شد. این را هم بدانید لپ‌تاپ‌های با مانیتور بزرگ، در کنار وزن بیشتر قیمت کمتری هم دارند و معمولاً شارژ باتری زیادی مصرف می‌کنند.

□ □ □ □

قبل از خرید لپ‌تاپ تکلیف خودتان را روشن کنید که از این زبان‌بسته می‌خواهید چه کاری بکشید، دنبال بازی هستید، با برنامه‌های مهندسی و طراحی سر و کار دارید یا صرفاً از آپیس و اینترنت و برنامه‌های معمولی استفاده می‌کنید. مثلاً اگر دنبال بازی کردن و استفاده از برنامه‌های گرافیکی هستید، باید دنبال لپ‌تایی باشید که کارت گرافیک و رم قوی

سال پنجم ■ شماره ۱۰۷۹ ■ چهارشنبه ۱۴ مهر ۱۳۸۹

از کجا و چطور لپ‌تاپ مطمئن بخریم

دفترچه یادداشت برقی

به اضافه یک صفحه نمایش عریض، با کیفیت بالا داشته باشد.

□ □ □ □

دنیای لپ‌تاپ‌ها از یک جهت دیگر هم با سیستم‌های خانگی فرق می‌کند. لپ‌تاپ‌ها معمولاً قابلیت ارتقا یافتن ندارند. مگر در مواردی مثل رم و هارد، قطعاتی مثل کارت گرافیک و CPU تا پایان عمر لپ‌تاپ مهمان شما هستند، پس، از همین اول کار سیستمی بخرید که حداقل تا دو سه سال مشکلی نداشته باشید.

قطعاً مهم‌ترین فاکتور در خرید لپ‌تاپ ریزپردازنده آن است. اینجا قسمتی است که هر چقدر هزینه کنید ضرر نمی‌کنید، چون تاثیر مستقیم روی کارایی و سرعت دستگاه شما دارد. رم هم یک حافظه موقت در کامپیوتر است که هر چقدر ظرفیت آن بالاتر باشد، پردازش با سرعت بالاتری انجام می‌شود. در دنیای رم‌ها دوران DDR2ها تمام شده و عصر DDR3ها آغاز شده، پس هنگام خرید به این مورد توجه کنید تا از بازار روز عقب نیفتید. ظرفیت هارددیسک، عمر باتری، مودم و بلوتوث هم سایر مواردی هستند که باید به آنها توجه کنید.

□ □ □ □

اگر برای خرید لپ‌تاپ به فروشگاه‌های معتبر بروید لیستی از محصولات شرکت‌های مختلف به شما می‌دهند که قیمت‌ها و مشخصات قطعات در آن نوشته شده. لیست‌ها را بگیرید و با خونسردی تمام قیمت‌ها را مقایسه کنید. حتی می‌توانید از سایت‌های اینترنتی هم برای این کار استفاده کنید. الان سایت‌هایی وجود دارد که دستگاه‌های مختلف را به طور جزئی برای شما مقایسه می‌کنند، قیمت‌های دقیق و به روز می‌دهند و در نهایت کالا را با پیک برای شما می‌فرستند. اگر خیلی حساسیتی روی شکل ظاهری لپ‌تاپ ندارید

◀ پی‌وی حوله طلم نقره‌ه

یادداشت نویسم و از آن عکاسی کنم. در اولین شماره‌ای که بعد از بازگشت منتشر شد، عکسی که گرفته بودم عکس جلد «کافه شرق» شد. کافه شرق را خیلی دوست داشتم، یک ضمیمه هفتگی که من و خیلی از دوستانم در آن صفحه اختصاصی داشتیم. تنها کافه‌ای که اینجا دوست داشتم، کافه شرق بود اما حیف که خیلی زود بسته شد.



◀ بهاره رهنما

خاکبویی شده او بود. وقتی چرخیدن عقربه‌ها زمان را جلو نبرد، ایستادن‌شان بهتر است. وقتی ساعت‌ها، روزها، ماه‌ها، سال‌ها تفاوتی با هم نداشته باشند پس قطعاً ایستادن عقربه‌ها غنیمت بزرگی می‌شود زیرا در صورت تکان خوردن امکان دارد به عقب برگردد. پس همان بهتر که خاکبویی شده باشد. در شعرهای استایلی زمان و تلخکامی انسان شرقی کاملاً مشهود است. او به درک درستی از

◀ نسیم عرب‌امیری

شده ی‌اعتنا به آن دختر دیده چون دختری از آن بهتر! تاج و تور عروس بی‌کم و کاست داخل استکان‌تان پیداست عکست افتاده صاف داخل فال مزده تر بو عروس خوش‌اقبال» --- با همین حرف‌های بی‌پهوده همگی می‌شوند لوده چون که هر یک به شخصه درگیرند یک به یک فال قهوه می‌گیرند عاقبت وقت و پول را به هدر، می‌دهند این زنان خوش‌باور روز تعطیل با همین تدبیر می‌کند روحیات‌شان تغییرا

◀ شوق



که نیاز به پردازنده‌های جدید و کارت‌های گرافیکی قوی دارند. گروه Latitude هم برای کاربران اداری و کسانی که در شرایط سخت مانند محیط کارخانه فعالیت می‌کنند مناسب است. اصطلاحات و نام مدل‌ها فراوانند، شما فقط نباید با شنیدن نام مدل‌ها از قیمت‌ها و معیارهای اصلی غافل شوید. به هیچ وجه اسیر تبلیغات دهان پرکن نشوید. اگر کسی را که تجربه خرید داشته با خودتان به بازار ببرید قطعاً ضرر نمی‌کنید.

دارند، قطعاتی مثل صفحه نمایش، مادربرد، باتری و آداپتور... □ □ □ □ نگذارید اصطلاحات که در بازار به کار می‌رود شما را گیج کند. بعضی کلمات خیلی کاربرد مهمی هم ندارند اما ممکن است شما را سردرگم کند. مثلاً همین Inspiron و Latitude. موضوع خیلی ساده است. گروه Inspiron برای کاربران خانگی و علاقه‌مندان موسیقی و مولتی‌مدیا ساخته می‌شود؛ افرادی



پیشنهاد وبلاگ/ فرجام

در نوشتن وبلاگم در طول ۹ سالی که وب می‌نویسم گاهی این برایم مهم شده که آیا این مطالب ممکن است حال کسی را خوب کند و حتی چند لحظه هم که شده مود مزخرف آدم تنها و به آخر خط رسیده‌ای را عوض کند. خب اگر بگویم همیشه، قطعاً غلو کرده‌ام که گاهی هم دوست دارم مطلبی کاملاً شخصی را با خوانندگانشم شریک شوم. در میان مطالبی که دوستانی برایم می‌فرستند با یک پیچ کوچک رسیدم به وبلاگی به نام فرجام و مطلب به خصوصی که حتی نقل قولش حال خیلی‌ها را عوض کرد چه برسد به خودم که موقع خواندنش فکر کردم چرا آنقدر پول به مطلب‌های روانشناسان داده‌ام وقتی یک نوشته منسجم و تقریباً روانشناختی می‌تواند چنین تاثیر عمیقی بر روحم بگذارد. چند روز پیش باز رفتم به همین وبلاگ و سر زدم و تا ساعت‌ها خواندمش. خواندنش دو حسن داشت، یکی اینکه به یادم بیاورد با وجود اهمیت و همه‌گیری فضای مجازی در میان مردم و خصوصاً جوان‌ترها چرا گاهی در ستونم خواندن وبلاگی را پیشنهاد نکنم که حداقل حداقلش

◀ اردشیر رستمی

می‌تواند/ تاریخ سرنیزمش را/ در دو بیت برای تو خلاصه کند/ در حالی که به خیمه خود تکیه داده است/ و سیگار می‌پیچد. □ □ □ □ ۴- باشد ای سرنوشت/ اعتراف می‌کنم/ تو مرا شکست دادی/ اما این را هم بدان/ من در شرق به این پهلوار/ قله بلندی نیافتم/ تا پرچم تسلیم را بر آن / به اهتزاز دربیاورم. مرا ببخشید، امیدوارم نوشته بعدی شاد باشد.

◀ شاهانگه

نمایش‌های در حال اجرا

۷- شاخ نبات، مهدی شمسلایی، مهدی شمسایی، تالار وحدت، ۱۸، ۰۱۰۱۶۶۷۰ ۸- جن گیر، کورش نریمانی، کورش نریمانی، تماشاخانه ایران شهر، ۲۰،۳۰، ۱۱۵۸۸۱۴۱ ۹- ماکاندو، آرش پارساخو، آزاده انصاری، ایران شهر، ۱۹،۱۵، ۸۸۸۱۴۱۱۵ ۱۰- رویای هالیوود، نیل سایمون، نادر برهانی مرند، ایران شهر، ۲۱، ۸۸۸۱۴۱۱۵ ۱۱- آدم آدم است، مهرداد رایانی مخصوص، مهرداد رایانی مخصوص، تالار قشقایی، ۳۰، ۱۹، ۰۵۹۵۶۴۶۰ ۱۲- ترب، صمد آذرخش، صمد آذرخش، تالار هنر، ۱۸، ۰۱۸۳۰۶۶۴۰ ۱۳- ما کجا اینجا کجا، میثم یوسفی، میثم یوسفی، سنگلج، ۳۰، ۲۰، ۵۵۶۲۵۴۴۴ ۷- ردیف، نمایش، نویسنده، کارگردان، محل اجرا، ساعت، تلفن ۱- دهانی پر از پرنده، فارس باقری، فارس باقری، کارگاه نمایش، ۵۹۵، ۶۶۴۶۰ ۲- هملت ماشین، هاینر مولر، ناصر حسین مهری، سایه، ۵۹۵، ۶۶۴۶۰ ۳- ده دقیقه، حمیدرضا نعیمی، آرش دادگر، چهارسو، ۳۰، ۱۸۳۰ ۴- کنسرت حشرات، مریم سعادت، مریم سعادت، تالار اصلی، ۳۰، ۱۹، ۵۹۵، ۶۶۴۶۰ ۵- پاره‌های ساده، مهدی میرمحمدی، علی هاشمی، خانه نمایش، ۳۰، ۱۸، ۳۰، ۶۶۷۰۰۱۳۱ ۶- سیندرلا از فرنگ برگشته، مهدی مهدی‌آبادی، مهدی مهدی‌آبادی، تالار هنر، ۳۰، ۱۹، ۰۸۸۳۰۶۶۴۰

◀